

مرگ‌اندیشی در شعر «حسن کرمی‌زاده»

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۰۸

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۲/۰۸

دکتر اسدالله نوروزی*

فرشتہ آذربستانی**

چکیده

مرگ به عنوان واقعیتی انکارناپذیر توجه مکاتب و مذاهب و ادیان مختلف را به خود جذب کرده است و هر کدام بر اساس درک و شناختی که از ماهیت و حقیقت انسان دارند، نسبت به آن قضاوت کرده اند. نویسنده‌گان، دانشمندان و شاعران نیز در طول تاریخ به مسأله‌ی مرگ پرداخته و دغدغه‌ها و دل مشغولی‌های خود را درباره‌ی آن به نظم و نثر بیان داشته‌اند.

نگارنده در این مقاله به مفهوم مرگ‌اندیشی در شعر توجه داشته و از میان شاعران هرمزگان، به اندیشه‌ها و دیدگاه‌های حسن کرمی‌زاده نسبت به مسأله‌ی مرگ پرداخته؛ و مصاديق این تفکر را در سروده‌های او تحلیل و بررسی نموده است.

نتیجه‌ی تحقیق نشان می‌دهد که در همه‌ی سروده‌های کرمی‌زاده، فضای سنگین غم و اندوه احساس می‌شود.

کلید واژه

کرمی‌زاده، مرگ، تفکر، شعر، شعر هرمزگان.

* دکترای زبان و ادبیات فارسی و هیات علمی دانشگاه هرمزگان

asadollah_nowruzi@yahoo.com

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

Fereshteh.azarestan@gmail.com

«مرگ» را می توان مهم ترین موضوع مشترک میان انسان ها در تمام زمان ها ، مکان ها و تنها رقیب زندگی دانست. انسان ها در ادوار مختلف کوشیده اند به نحوی درباره ی مرگ بیندیشند و با آن مواجه شوند.

" مرگ به عنوان یکی از مهمترین دغدغه های بشر همواره منجر به آفرینش آثار مهمی در تاریخ بشری شده است . این آثار اعم از نوشه ها ، طراحی ها، بنایها و...بوده است."(کمپانی، 1390:16)

در سراسر ادب فارسی شعرا و نویسنده کان ما، همواره از مضمون مرگ در شعر و نثر سخن رانده اند به طوری که می توان گفت محور اصلی بیشتر آثار ادبی اعم از شعر و نثر را همین مفهوم تشکیل می دهد ؛ این مسئله برای شعرا و نویسنده کان دغدغه ساز و اضطراب آور بوده است.

اندیشه ی مرگ، قدمتی به کهنگی تاریخ جهان دارد. همه ی ما در مقطعی از حیات خود همواره درباره ی مرگ اندیشیده ایم. مضمون مرگ در ادبیات بسیاری شاعران با رویکردهای مختلف در سبک ها و قالب های شعری مختلف به وفور یافت می شود.

حسن کرمی زاده، با نام شاعری ح. گرامی، از جمله نخستین شاعران نوپرداز هرمزگانی است که در سال 1317 در کوشاه، یکی از دهکده های اطراف بندرعباس، در خانواده ای کشاورز و کم بضاعت دیده به جهان گشود.

اندیشه ی مرگ بر بیشتر اشعار کرمی زاده سایه افکنده است و حتی بازگشت فکر کرمی زاده به دوران گذشته نیز ناشی از مرگ اندیشی و تأسف بر نیست شدن همه ی زیبایی های زندگی است.

اساسی ترین بن مایه شعر کرمی زاده، مرگ اندیشی و زوال و هراس و ویرانی و ابتذال است . اگر خط سیر فکری شاعر را پی بگیریم می بینیم که این اندیشه از آغاز تا پایان شاعری با او بوده است. با این تفاوت که بازتاب آن در همه ی اشعارش یکسان نیست.

مرگ اندیشی و ترسیم فضای غم و اندوه

مرگ اندیشی تفکری است منفی و به شعرهای سیاه منجر می شود ، و تمایل به مرگ اندیشی یعنی کنار گذاشتن دنیا و زیبایی های آن.

بسیاری از شاعران به مبحث مرگ اندیشی در اش عار خود اشاره داشته‌اند. از جمله در شعر فروغ و یا "در اشعاری از نیما که دارای درون مایه سیاسی است، مانند "سرباز فولادین"، "ناروایی به راه" و "ناقوس"، تن سپردن به مرگ شایسته تر از پذیرا شدن یک زندگانی توأم با ستمگری و ستم بری و نابرابری به حساب آمده است. در برخی دیگر از اشعار نیما، با دلهره‌ی مرگ روبه رو می‌شویم. دلهره‌ای است که ریشه‌ی آن به شرایط نابسامان و وضعیت نامطمئن زیستگاه اجتماعی می‌رسد، و نیما با به بیان درآوردن آن در واقع مفسر یک ترس و تشویش همگانی می‌شود." (شريعت کاشانی، 1388: 262)

کرمی زاده و هویت ملی

هر آنچه که در شعر و نثر کرمی زاده با هویت ملی و فرهنگی نسبت پیدا می‌کند در سطوح گوناگون چهره می‌نماید:

- ۱- در سطح زبان رسمی، که باستان گرایی زبانی و بیانی شاعر و کاربست واژگان اصیل و کهن را توسط او موجب شده است. کرمی با این کار به حجم واژگان و دایره‌ی معنایی و تصویری شعر خود وسعت می‌بخشد.
- ۲- در سطح رویکرد به "زبان عامیانه"، که به کاربرد واژگان و اصطلاحات بومی درشعر او انجامیده است. پرداخت شعرهای بومی نیز توسط شاعر حاکی از اهمیتی است که او برای لحن و زبان مردمی قائل شده است.
- ۳- در سطح کندوکاو در "فرهنگ مردم جنوب" که برآیند آن پرداختن به شیوه‌های بازی زار است. این کندوکاو نیز همانند موارد اخیر، به خلوت گاه روان شناختی و فکری دسته جمعی ای رهمنمون می‌شود که در افسانه‌ها، رؤیاها و... جای دارد.
- ۴- در زمینه‌ی عشق ورزی به محتوای ادبیات کهن فارسی. این واقعیتی است که راه را برای تأثیرپذیری کرمی زاده از لحن و زبان بزرگان ما هموار ساخته است. و عناصر معنوی و اندیشمندانه ای را از آثار بزرگانی چون خیام، شاملو و حافظ در شعر او به رستاخیز درآورده است.
- ۵- در سطح تعلقات ملی-هویتی، که همانا احساس پیوستگی عاطفی شاعر به زادبوم، و مهروزی او نسبت به روستای زادگاهش می‌باشد.

مرگ اندیشی در شعر حسن کرمی زاده

تصویر مرگ در شعر کرمی زاده، از چنان جایگاه بسامد و موقعیت تکراری برخوردار است که به جرأت می‌توان گفت یکی از برجسته‌ترین بنایه‌های شعر او را همین مضمون تشکیل می‌دهد.

کرمی زاده شاعری است که به آسانی و بی‌پرواپی از مرگ سخن می‌گوید؛ سایه‌ی زوال ناپذیر مرگ در فضای شعر او بیانگر پایداری مشغله‌ها و گرفتاری‌هایی است که بر زندگانی او چنگ انداخته است.

اشکال بارورتر مرگ اندیشی را در آن دسته از سروده‌های کرمی زاده می‌بینیم که تحت تأثیر تجربه‌های سال‌های پیشین سروده شده است. سال‌هایی که خاطرات مرگ پدر، مادر، دوستان و آوارگی‌های شاعر را در خود جای داده است، تا آن‌جا که از مرگ گفتن در شعر کرمی زاده به، با مرگ زیستن بدل می‌شود و این اندیشه به جهان‌بینی کل شاعر رخنه می‌کند.

"خداؤندا"

دیگر از تو چیزی نمی‌خواهم

مگر در واپسین دم زندگی

آرامش جاودانه‌ی مرگ

6- در زمینه‌ی نظر دوختن و عشق ورزیدن پیوسته به زیستگاه بومی، یعنی کوهشاه، و فرورفتن در اندیشه‌ی چگونگی حال و روز مردم و مناسبات میان قدرت و جامعه، بخش بزرگی از سروده‌های تعهدآمیز و فرهنگی-اجتماعی کرمی زاده آینه‌ی این رویکرد و مشغله است.

مجموعه این موارد شش گانه از کرمی زاده یک "شاعر ملی" عرضه می‌دارد، و از شعر او یک شعر مردمی و جنوبی سرشت. (پاشایی: 1382، 94)

نخستین نشانه‌های دل بستگی شاعر به هویت ملی و زادبومی در غمانه‌های غربت به چشم می‌خورد.

رهايي مطلق! " (کرمي زاده: 1383، 118)

اندیشیدن به مرگ و تأسف بر ناپايداري زندگى و بي اعتباری روزگار از اصولی است که کرمي زاده در اشعارش به شيوه های گوناگون پرورده است ، بنابراین مفهوم مرگ پایه‌ی اصلی تفکر شاعر را تشکيل می دهد.

"تنها مگر که مرگ

رهايي دهد مرا" (همان، 49)

او در جايی سکوت را به چالش می کشد و خواهان سرزندگی است، دقیقاً به خاطر همین مسئله است که سکوت و خفقان را معادل مرگ می داند و خفقان مرگبار جامعه را برابر نمی تابد.

شاعر خواهان بيداري مردمش از خواب سنگينی است که حکم مرگ دارد.

"خاموشی و خُو مرگِن از مرگِ گُرُن پا به" (کرمي زاده: 1390، 18)

شاعر، مخاطب را به دوری از مرگ تشویق می کند؛ او می گوید برای رهايي از مرگ باید از خاموشی و عزلت دوری گزید.

حسن کرمي زاده در بسیاری از اشعارش واژه‌های "مرگ، مردن و جان کندن" را به کار برده است ، این واژه در اشعار او بسامد بالايی دارد، به طوری که 26 بار آن را در سروده هایش به کار گرفته است و گاه آن چنان خویشن را به مرگ نزديک می بیند و تا بدان اندازه حضور آن را لمس می کند، که آن را به عنوان یک مخاطب محروم و مؤلف بر می گزیند، و در حضورش به رازگشایی می پردازد . و به نظر می رسد فضای ذهن شاعر به حدی تيره است که روشنایی ها را نمی بیند و هر لحظه متظر حادثه ای است.

"دردا

که مرگ امانت نداد بیش

تا ديگر باره

بر تبسم دریا نظر کنی" (کرمی زاده، ۱۳۹۰: ۲۸)

کرمی زاده زندگی را یکنواخت و تکراری می داند و همین امر باعث می شود که آن را تلغی و بی اساس بیند و مرگ را بر زندگی ترجیح دهد.

"در نگاه جویندگان

جز نمودی از محال و مرگ نباشد" (کرمی زاده، ۱۳۹۰: ۵۸)

شعر کرمی زاده بیان کننده‌ی اندوه درونی اوست، که در اغلب اشعار او احساس می شود؛ شاعر خود را در موقعیتی قرار داده که زبان او بیان کننده‌ی تفکر اوست و از طریق اشعارش می توان فکر او را خواند.

"خداآوندا

دیگر از تو چیزی نمی خواهم

مگر در واپسین دم زندگی

آرامش جاوداوه‌ی مرگ

رهایی مطلق!" (کرمی زاده، ۱۳۹۰: ۱۱۸)

کرمی زاده، بی هیچ گفت و گو، نخستین شاعر نو پرداز هرمزگانی است که در عرصه‌ی یأس و نامیدی بی پروا و دلیرانه گام برداشته است.

در این مورد او آغازگر است بعد از او شاعرانی بودند که به شیوه‌ی او گام برداشتند و اشعاری نامیدانه و یأس انگیز سروندند.

تأثیر رفیق شفیق او، رامی بر اندیشه‌ی شاعر را نمی توان نادیده گرفت، از آن جمله است اشعار حزن آلد، نگرش منفی به زندگی و خودکشی ناموفق شاعر.

در شعر کرمی زاده، احوال نفسانی او (شادی، غم، نومیدی، غم غربت) رابطه‌ی سرراست با فضای پیرامون و حال و هوای طبیعت او دارد. از آنجا که شعر امروز نشان دهنده‌ی اوضاع و احوال شاعر است، کرمی زاده در سروده‌هایش احوال درونی خود را نقش می کند و تجربه‌های زندگیش را به تصویر می کشد.

"شعر امروز ما، بنا به حکم زمانه، شعری است برون گرا و احوال
بیرونی است." (میرسپاسی، 1386: 146)

مرگ در آثار این شاعر هرمزگانی بر رویکرد ویژه‌ای استوار است که در جای جای اشعارش دیدگاه‌ها و چشم
اندازه‌های خود را به این موضوع به وضوح نشان می‌دهد.

مرگ اندیشه‌ی به طور گستره‌ده در تمام ابعاد زندگی این هنرمند حضور دارد تا آن جا که او بین مرگ و زندگی
تفاوتی قائل نمی‌شود و آن را ادامه‌ی حیات انسان در بعدی متعالی تر و انسانی تر می‌بیند.

"خداآوندا

مرا درآماج طوفان‌ها

و مرگ

تنها به خود و انهاده‌ای" (کرمی‌زاده، 1390: 117)

اندیشه‌ی مرگ تنها مختص به اشعار سنتی و یا نو شاعر نیست؛ دامنه‌ی این تفکر به بومی سروده‌های شاعر
نیز نفوذ کرده است. او مضامون مرگ را در این قسم از سروده‌هایش بیشتر با واژه‌ی "جان‌کندن" نشان می‌
دهد. شاعر خود را آن چنان خسته و درمانده می‌بیند که تاب و توان پذیرش غم‌ها و ناراحتی‌ها را ندارد.

"م تاب‌ای همه‌غم خواردن اُم نی" تَوون‌ای هَمَهْ جُنْ کندن اُم نی" (کرمی‌زاده، 1390: 26)

"بخشی از عصیان شعر او، محنت‌های فرو خورده‌ی خاک زادگاه و مردمان صبورش را به سمت مخاطب
پرتاب می‌کند." (نقوی، 1389: 76)

اگر بخواهیم دلایل و انگیزه‌ی کرمی‌زاده را نسبت به مسئله‌ی مرگ بازگو کنیم به این نتیجه بخواهیم رسید که
فضای اطراف زندگی او را یأس و تیرگی و بوی مرگ و تباہی اشباع کرده است و خودکشی‌های دوستان و
مرگ برادرزاده‌ی او و ... همه‌ی این موارد دست به دست هم دادند تا شاعر موضوع شعر خود را از این میان
انتخاب کند و به نهایت یأس و نلامیدی برسد.

"هیهات"

جز رنج هولناک بودنی این سان

در منتهای درد

جز انتظار مرگ و خاموشی

با من نمانده نشانی

از شعله های جوانی

جز دود آه و خاکستر! " (همان، 127)

او خود می داند نامیدی سبب تضعیف روح می شود ، به گفته‌ی او : "نامیدی ، روح بشریت و شعر را ضعیف می گرداند" ولی در سراسر زندگی و شعر او نامیدی موج می زند؛ "حس حضور مرگ هرچند قاطع تر از خود مرگ نیست، اما به مرابت هراس انگیز تر از آن می نماید.(کریمیان، 1379: 35)

شاعر، مرگش را در صدایش می داند، او این امر را به مخاطب نیز یادآوری می کند : ای کسی که جویای مرگ هستی، مرگت را در صدایت جست و جو کن . او بی صدایی را مرگ و فریاد را زندگی می داند، این امر بازگو کننده‌ی اعتراض اوست، نسبت به محیطی که در آن زیست می کند.

نام این شعر "مرگ در صدا" خود گواهی است بر این تفکر کرمی زاده نسبت به مرگ .

"ای که اندر پی مرگی همه عمر / مرگ تو پنهانه‌ی الفاظ و صداست" (کرمی زاده، 1383: 147)

شاعر که اینک در سال های پایانی عمرش (1380) به سر می برد و اثری از شور و شوق جوانی برایش باقی نمانده است، و از جوانی جز اندوه و ناراحتی کوله باری با خود به همراه نیاورده نگران است و در انتظار مرگ

نشست

در حقیقت این شعر رویکرد شاعر را به مسئله‌ی مرگ و پذیرش آن به عنوان جزء لاينفک زندگی نشان می‌دهد. مرگ در تمام لحظات شعر و در همه‌ی زوایا و گوشه‌های آن حضوری قاطع و حقیقت نما دارد.

کرمی زاده بعد از مرگ ابراهیم منصفی در غم و اندوهی عمیق فرو می‌رود، خود و اندیشه‌ی خود را به دست اتفاقات سرسام آور می‌سپارد، روح او توان مقاومت در برابر این فاجعه را ندارد و در خود چاره‌ای جز اندیشیدن به مرگ نمی‌یابد و چیزی نبود که روزنه‌ی امیدی را به رویش بگشاید . به راستی به همراه منصفی گویی پاره‌ای از وجودش را به خاک سپرده باشد و بیان می‌دارد: "بی او در خود مچاله و گم شده‌ام. بار عظیم اندوهم با سنگینی کوهی برابری نمی‌کند." (نقوی، 1389: 23)

آن چه در مورد موضوع مرگ در اشعار کرمی زاده چشمگیر است و ذهن خواننده را به خود مشغول می‌کند، تنافق گویی‌های وی است که آن‌ها از جهاتی چند می‌توان بررسی کرد. برای مثال می‌توان گفت در بعضی اشعار، دیدگاه او درمورد مرگ مثبت است و مرگ را تنها وسیله‌ای می‌داند که انسان با آن به آرامش و آسایش ابدی دست می‌یابد؛ "فکر زندگی پس از مرگ به هر نحو که باشد، قطعاً نگران کننده و حاوی تنافق است." (سوتر، 1387: 35)

"تنها مگر که مرگ

پایان دهد به این عقوبت مشئوم" (کرمی زاده، 1390: 49)

گاهی نیز دید او نسبت به مرگ منفی است و با ترس و دلهره از آن یاد می‌کند و آن را عاملی برای نابودی آرزوها و امیدهای انسان می‌داند.

"خوش پرواز گیرد جان خسته

زمرگ ای کاش پرواپی نباشد" (کرمی زاده، 1390: 78)

این تنافق گویی‌ها و دیدگاههای متفاوت کرمی زاده نسبت به پدیده‌ی مرگ شعر او را جذاب کرده است؛ تا جایی که خواننده به فکر فرو می‌رود که چرا شاعر در جایی مرگ را می‌ستاید و آن را تنها دریچه‌ی رهایی از این جهان پر از نیرنگ و فریب می‌داند ولی در جایی دیگر با تمام وجود انزجار خود را از مرگ بیان می‌دارد.

گاه مرگ را از ژرفای وجود پذیرفته و تنها وسیله‌ی رهایی از این قفس دنیا می‌داند و گاه با تمام وجود از آن ابراز بیزاری و تنفر کرده و به زندگی توأم با سختی‌هایش عشق ورزیده است.

یکی از دریچه‌های نگرش منفی کرمی زاده نسبت به زندگی را باید در خواندن داستان‌ها و اشعاری دانست که فضایی سرشار از غم و اندوه دارند، خواندن چنین داستان‌ها و سروده‌هایی ذهن شاعر را برای سروden پیرامون همین موضوعات سوق می‌دهد و او را بر آن می‌دارد که جان مایه‌ی اشعارش را مرگ، نیستی و تباہی تشکیل دهد. از آن جمله می‌توان به داستان‌های صادق هدایت، دولت آبادی و گلشیری و همچنین مطالعه‌ی آثاری از پائوستوفسکی و نرودا اشاره کرد. کرمی زاده، صادق هدایت را بزرگترین نویسنده‌ی صدسال اخیر ایران می‌داند و همه‌ی داستان‌های او از جمله شاهکارش "بوف کور" را خوانده و از آن تأثیر پذیرفته است (نقوی، ۱۳۸۹: 60).

وی ویژگی داستان‌های هدایت را توجه به واقعیت‌های زندگی و بررسی مسائل و مشکلات مردم فقیر می‌داند و این همان چیزی است که او را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد.

دیگر آن که کرمی زاده، اشعار پابلونرودا را مطالعه کرده و بی قراری‌های این شاعر را در سروده‌هایش احساس کرده و از این تأثیر پذیرفته است.

"پابلو !

پولادی را که تو

در کوره‌ی سوزان تجربه هایت گداخته

و پتک سنگین آرزوهایت را بر آن کوفته ای

نبردا فزاری آبدیده

در کف زحمتکشان زمین است." (کرمی زاده، ۱۳۹۰: 10)

فضای داستان های پائوستوفسکی برای شاعر یادآور دوران تلخ و دشواری است که خود در آن زیست می کند.

پرداختن به آثاری با مضمون غم و اندوه، زمینه ای برای سروden اشعاری مرگ اندیشانه را برای شاعر فراهم می آورد. اندیشیدن به مرگ، به فضاهای فکری شاعر و محیط زندگی او و جامعه ای که در آن رشد می کند مربوط می شود. محیطی نامن که شاعر در آن زندگی می کند، او را پریشان کرده است، قطعاً چنین محیطی بر شرایط فکری شاعر تأثیری شگرف خواهد گذاشت و شاعر را بر آن می دارد که فکرش را حول محوری منفی متمرکز کند، وجود محیطی پریشان زا فضای ذهن شاعر را اندوهناک خواهد کرد. کرمی زاده شاعر دورانی است که رخوت و دل مردگی و سکوت جایگزین شور و شوق ها و قیل و قال ها گشته است.

بازگشت فکر شاعر به گذشته و یادآوری خاطرات جز این نمی تواند باشد که از این محیط نامن و پریشان برای لحظه ای غافل باشد و به گذشته پناه برد، هرچند گذشته ای که برایش بازگو کننده ای خاطراتی تلخ است ولی سختی ها و گرفتاری های امروز او در آن نقشی ندارد.

نتیجه گیری

با بررسی و تحلیل دقیق سروده های کرمی زاده و توجه به قرینه ها و نشانه های فرامتنی می توان گفت، در بسیاری از سروده های شاعر فضای سنگین غم و اندوه احساس می شود و مخاطب را با خود همراه می سازد که به تماشای چنین صحنه هایی بنشیند. کرمی زاده، مانند دیگر شاعران به مسئله‌ی مرگ و نگرانی ها و دل مشغولی های خود پرداخته و با بیان های مختلف احساسات و دیدگاههای خود را در این باره بیان داشته است. اندیشه‌ی مرگ بر بسیاری از اشعار او سایه انداده است.

تفکر کرمی زاده درمورد مرگ، با فراز و فرودهای بسیاری همراه است. گاه، از شدت درد و رنج مرگ را به زندگی ترجیح می دهد. به ویژه مواقعي که از سختی ها و مشقت های زندگی به تنگ می آید و کاسه‌ی صبرش لبریز می شود؛ در آن لحظات، معتقد است که مرگ، در حکم نجات بخشی است که می تواند او را از این ورطه رهایی بخشد. گاهی نیز خود را راضی می کند که با وجود همه‌ی مشکلات، باز هم باید به زندگی ادامه داد. به طور کلی اندیشه‌ی مرگ در شعر کرمی زاده به افکار پوچ گرایانه منتهی می شود.

دوستی با ابراهیم منصفی و خواندن داستان‌ها و اشعار یاس آلود و محیط زندگی، بر نگاه و اندیشه‌ی شاعر نسبت به زندگی تأثیری شگرف دارد.

منابع و مأخذ

- پاشایی، ع(1382) نام همه شعرهای تو، جلد ۲، تهران: نشر ثالث.
- سوتر، فرناندو(1387) پرسش‌های زندگی، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- شریعت کاشانی، علی(1388) سرود بی قراری، تهران: گلشن راز.
- کرمی زاده، حسن(1383) روایی آفتاب در هزاره‌ی ظلمت، تهران: هفت رنگ.
- کرمی زاده، حسن(1390) وطن چشمان توست، به کوشش حسام الدین نقوی، بندرعباس: اندیشه‌ی استاد.
- کرمی زاده، حسن(1390) غمانه‌ی غربت، به کوشش حسام الدین نقوی، بندرعباس: اندیشه‌ی استاد.
- کریمیان، کاظم(1379) دگرگونی نگاه، زبان و ساختار در شعر امروز، تهران: نشر روان.
- کمپانی زارع، مهدی(1390) مرگ اندیشی، تهران: نگاه معاصر.
- میرسپاسی، علی(1383) روایت‌های یأس و امید، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: نشر توسعه.
- نقوی، حسام الدین (1389) آن سوی غفلت چشم‌ها، تهران، گلشن راز.

Thinking about Death in HasanKaramiZadeh's Poetry

Abstract

Death, as an undeniable fact, has attracted a great deal of attention in different schools of thought and religions and it has been judged based on different views regarding the nature and the reality of human being. Writers, scholars, and poets have been concerned with death throughout the history and they have expressed their concerns about it in prose and poetry. This article attempts

to consider HasanKaramiZadeh's thoughts regarding death among Hormozgan's poets and to analyze the manifestations of death in his poetry. The results show that sadness can be felt in all poems of KaramiZadeh.

Key words

KaramiZadeh, Death, Thought, Poetry, Hormozgan's Poetry.

